

# فرهنگ‌نامه‌ی سیاسی - فلسفی

او یکی از علاقه‌مندان، دوست‌داران و پیروان فیلسوف مشهور معاصرش، تئودوروس - کورنه‌ای، بود که زندگی همراه با لذت و خوش‌گذرانی را پیشنهاد می‌کرد. تئودوروس آن چنان در آموزش بی‌پروایی، ناپرهیزگاری، لذت، خوش‌گذرانی و خداناشناسی غرق شده بود که شورای قانون‌گذاری شهر آتن او را به جرم بی‌دینی محکوم کرد. اپیکور وقتی محکومیت فیلسوف مشهوری به نام «تئودوروس» را از سوی شهروندان به شدت مدعی دموکراسی آتنی دید، طاقت نیاورد، از آتن رخت بر بست و رو به سوی شهرهای آسیایی یونان نهاد.

در شهرهایی مانند کولوفون، موتیلنه و لامپ ساکوکس به تدریس فلسفه پرداخت و علاقه‌مندان زیادی برای آگاه شدن از فلسفه‌ی او در کلاس‌هایش جمع می‌شدند. شهروندان لامپ ساکوکس به اپیکور می‌بالیدند و متأسفانه بودند که این چنین فیلسوف بزرگی باید فرسنگ‌ها دور از وطن اصلی خود و در شهری کوچک به تدریس فلسفه بپردازد.

شهروندان لامپ ساکوسی به خاطر بزرگداشت اپیکور ضمن استقبال از کلاس‌های درسش ۸۰ مینا (چهار هزار دلار امروزی) به صورت داوطلبانه جمع‌آوری کردند و خانه و باغی بزرگ و مجلل در خارج از شهر آتن برایش

دنیا آمد. در ۱۲ سالگی عاشق فلسفه شد و در ۱۹ سالگی از شهر زادگاهش به آتن رفت و یک‌سال در آکادمی این شهر مشغول تحصیل شد.

اپیکور، از زی مقراتیس پیروی می‌کرد و این فیلسوف را بر افلاطون و ارسطو ترجیح می‌داد. فلسفه‌ی اپیکور بسیار زیاد از فلسفه‌ی زی مقراتیس تأثیر گرفته است. اپیکور با لذت یادگیری و استعداد بالای خود از فلسفه‌ی مختلف درس‌های مختلفی آموخت و هر یک از بهترین‌های آن‌ها را جمع‌آوری کرد و آن چه که با ذوق و سلیقه و باور او نزدیک بود، آن را پذیرفت و به عنوان زیرساخت فلسفه‌ی خود از آن بهره گرفت به عنوان مثال: از سقراط لذت حکمت و از آریستی پوس حکمت لذت را آموخت. از فیلسوف دیگری به نام پورهون آسایش فکری، آسوده‌گی، بی‌خیالی و واژه‌ای به نام «آتاراکسیا» را وام گرفت. بدون تردید

ادامه از شماره قبل

اپیکوروس

(Ep-i-cur-us) Epicurus

اپیکور

(Ep-i-cure) Epicure

اپیکورین

(Ep-i-cu-re-an) Epicurean

اپیکورینیسیم

(Ep-i-cu-re-an-ism) Epicureanism

اپیکوریسم

Epicurism

**توضیح:** فلسفه‌ی اپیکور در وقت خود و پس از آن پیروان بی‌شماری داشته و دارد. به علت اهمیت این فلسفه و علاقه‌مندان بی‌شمارش در سرتاسر گیتی و توجهی که جوانان خردورز ایرانی و افراد علاقه‌مند به فلسفه‌ی یونان به آن دارند بر آن شدیم که با استفاده از تاریخ تمدن ویل دورانت - جلد دوم - یونان باستان - چاپ سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی ۱۳۶۵ اطلاعات بیش‌تری درباره فلسفه‌ی اپیکور در اختیار علاقه‌مندان قرار دهیم. باشد تا مورد توجه واقع شده و مفید باشد.

(مجله فردوسی)

اپیکور فیلسوفی یونانی بود که در محدوده زمانی ۲۷۰ تا ۳۴۲ پیش از میلاد زندگی می‌کرده است. ویل دورانت می‌گوید: اپیکور به سال ۲۴۱ در شهر ساموس در نزدیکی آتن به



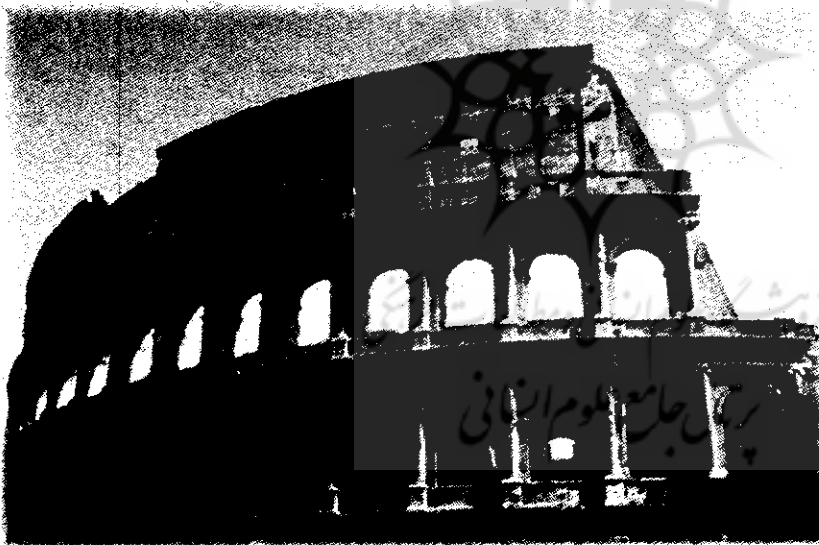
فردوسی سال سوم پیر ماه ۱۳۸۳ شماره ۱۹

خریدند تا او در آن جا با آسایش زندگی کند و با آرامش به تدریس فلسفه‌اش بپردازد. اپیکور در سال ۲۰۶ پیش از میلاد و در سن ۲۵ ساله‌گی به خانه‌ی جدیدش رفت و به آموزش مردم آتن پرداخت. اپیکور برای نشان دادن رشد فکری، دموکراسی، نوگرایی و پیش‌گامی خود در مقایسه با فیلسوفان معاصرش نخستین کسی بود که درهای مدرسه‌اش را روی زنان و مردان به صورت یکسان باز کرد. اپیکور قراردادهای اجتماعی را بر هم زد و درب مدرسه‌ی خود را بر روی زنان روسپی همانند کدبانوها و بردگان همانند آزاد مردان باز کرد و بر محویتش بین مردم عادی افزود. محبوب‌ترین شاگردان کلاسش دو نفر بودند. نخست برده‌ای بود به نام موسیس که غلام خانه‌ی او بود و دوم یک زن روسپی بود به نام لئو - نتیون، که هم شاگردش بود و هم رفیقه‌اش. لئو - نتیون با تأثیرپذیری از آموزش‌های اپیکور به زنی خردمند و نویسنده تبدیل شد که جدا از باورها و اعتقاداتش چند جلد کتاب نوشت و از سبکی بسیار روان و ساده بهره می‌جست و کتاب‌هایش مورد ستایش علاقه‌مندان قرار گرفت.

به باور اپیکور «در زندگی نباید مزاحم کسی شد» در مراسم مذهبی به مانند یک شخص وظیفه شناس شرکت می‌کرد و از دخالت در سیاست دوری می‌ورزید. فیلسوفان هم دوره و پس از او عقیده داشتند که اپیکور برخلاف آن چه که درباره‌اش گفته‌اند، فیلسوفی بی‌آزار، مهربان، محترم و خردمند بود. تعداد دوست‌دارانش آن قدر زیاد بود که در یک شهر نمی‌گنجیدند. شاگردانش او را می‌پرستیدند و خودش نسبت به افراد خانواده، دانشجویان، اطرافیان و آشنایانش بسیار مهربان، مطیع، بی‌آزار و فداکار بود که در دوران زندگی، شاگردانش به مانند یک خدا او را پرستش می‌کردند و پس از مرگش از او پیکره‌های بی‌شماری ساختند و

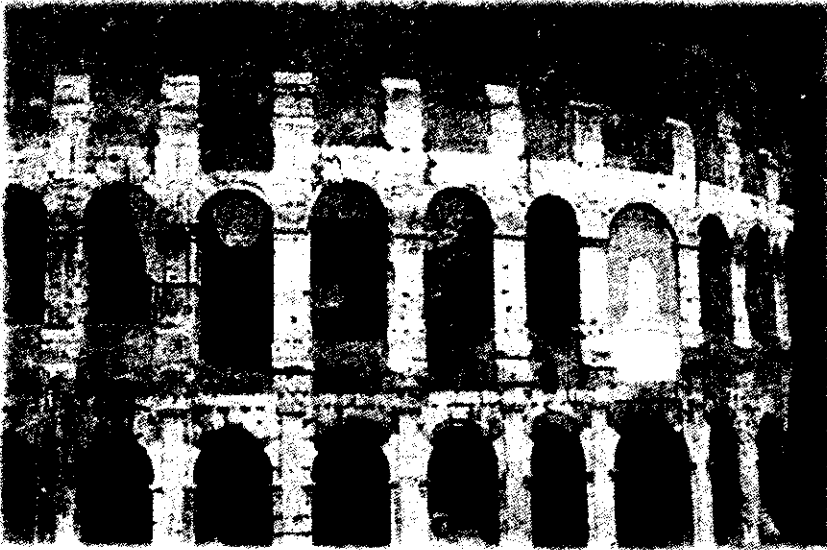
شعارشان پیوسته این بود: «آن چنان زندگی کن و با مردم باش که همه‌گان گمان برند که چشمان اپیکور نگاهت می‌کنند و مراقب تو هستند.» «اپیکور که شاید پی برده بود که فتوحات اسکندر صدها کیش رازوری شرقی را به اجتماع یونان وارد می‌کند، با اظهارات مؤثری هدف فلسفه را آزاد کردن بشر از ترس، به خصوص ترس از خدایان، تبیین کرد. وی از مذهب بیزار است زیرا به عقیده او مذهب در جهل و جهل می‌کند، آن را ترویج نمی‌نماید، و زندگی را از حقیقت جاسوسیان آسمانی و خشم و غضب بی‌روسانه و مکافات‌های بی‌انتهای تیره و تار می‌سازد. اپیکور می‌گوید که خدایان موجودند، در فضاهای لایتناهی و بی‌پایان میان ستاره‌گان از زندگانی آرام و جاودانی برخوردارند، ولی عاقل‌تر از آنند که نگران امور موجودات کوچک و پستی

کارتان را قضاوت کنند، و نه می‌توانند به دوزختان بیندازند. اما راجع به خدایان شیطانی، این موجودات بدبخت زاینده کابوس‌های ما هستند.» «اپیکور، پس از رد کردن مذهب، به رد کردن ما بعد الطبیعه می‌پردازد. ما نمی‌توانیم از دنیای ماورای احساس چیزی بفهمیم؛ عقل باید خود را با تجربه حواس راضی کند، و باید این تجربیات را به عنوان آزمایش نهایی حقیقت بپذیرد. عصاره مسائلی که لاک و لایبنتیز در دو هزار سال بعد مطرح کردند، در این جمله خلاصه می‌شود: اگر دانش از حواس حاصل می‌شود، پس از کجا می‌آید؟ و اگر حواس ما قاضی نهایی حقایق نیست، پس چه گونه می‌توانیم در جستجوی چنین معیاری برای خرد برویم که اطلاعات لازم برای آن از حواس گرفته می‌شود؟»



چون نوع انسان باشند. دنیا را نه خدایان ساخته‌اند و نه رهبری آن با ایشان است. چه طور آن موجودات اپیکوری آسمانی می‌توانند دنیایی چنین متوسط، عرصه‌ای چنین آمیخته از نظم و بی‌نظمی، و زیبایی و رنج بسازند؟ اپیکور سپس اضافه می‌کند که خودتان را با این فکر تسلا دهید که خدایان دورتر از آنند که به انسان بیش از خوبی بدی کنند. آن‌ها نه می‌توانند نظاره‌گر شما باشند، نه می‌توانند

«مع هذا حواس اطلاعی درباره دنیای خارج به ما نمی‌دهد؛ حواس خود شیء عینی را درک نمی‌کند، بلکه فقط اتم‌های ریزی که بر هر قسمت خارجی آن شیء پراکنده‌اند، بر حواس ما المثنای کوچکی از اصل و شکل آن بر جای می‌گذارند. بر فرض لازم باشد که نظریه‌ای برای دنیا قایل شویم (که آن هم واقعاً لزومی ندارد)، بهتر است نظر نیمی‌مقراطیس را بپذیریم که هیچ چیز وجود ندارد، یا برای ما معلوم نتواند بود؛ ما نمی‌توانیم



جز جسم و فضا چیزی درک کنیم یا حتی تصور نماییم، و هر جسمی متشکل از اتم‌های لایتجزا و غیر قابل تغییر است. این اتم‌ها نه رنگ دارند، نه حرارت، نه صدا، و نه بو؛ این خواص را تشعشعات ذره‌ای اشیا بر اعضای حسی ما به وجود می‌آورند. لیکن البته این اتم‌ها از حیث اندازه و وزن و شکل مختلفند، زیرا فقط با این فرض است که گوناگونی بی‌نهایت اشیا را می‌توان توجیه کرد. اپیکور می‌خواهد که طرز عمل اتم‌ها را فقط بر مبنای اصول مکانیکی بیان کند، ولی چون به علم الاخلاق بسیار بیشتر از کیهان‌شناخت علاقه‌مند است، و مایل است که آزادی اراده را سر منشأ مسئولیت اخلاقی و حایل و پشتیبان شخصیت بداند، نیمقراطیس را در وسط آسمان و زمین معلق رها کرده، نوعی خودرویی برای اتم‌ها فرض می‌کند؛ به این معنا که اتم هنگام سقوط در فضا کمی از حالت عمودی منحرف شده، وارد در ترکیباتی می‌شود که چهار عنصر\* را می‌سازند و چهار عنصر موجد پیدایش اشیای گوناگون می‌شوند. دنیا‌های بی‌شماری هست، ولی عاقلانه نیست که ما خود را به آن‌ها پای‌بند سازیم. می‌توان فرض کرد که خورشید و ماه به همان بزرگی هستند که به نظر می‌رسند، و سپس می‌توانیم وقت خود را مصروف مطالعه در وضع انسان بکنیم.»

«انسان کاملاً محصول طبیعت است. زندگی احتمالاً خود به خود در اثر تولد نسل به وجود آمده، و بدون هیچ نقشه‌ی قبلی از راه انتخاب طبیعی بهترین نوع تحول یافته است. ذهن چیزی جز نوع دیگری از ماده نیست. روح جوهر مادی ظریفی است که در تمام بدن پراکنده است. روح فقط توسط بدن می‌تواند احساس یا عمل کند و با مرگ بدن می‌میرد. با این وصف، شعور باطن ما به ما می‌گوید که اراده آزاد است، و گر نه بشر در صحنه‌ی زندگی آلت بی‌معنایی بیش‌تر

تمیز دهنده‌ای محتاجند که فقط شعور است.»

«بنابراین، وقتی می‌گوییم که لذت بزرگ‌ترین خوبی‌ها است از لذات آدمی هرزه و عیاش یا لذات نفسانی گفت و گو نمی‌کنیم ..... بلکه قصدمان آزادی بدن از رنج و خلاصی روح از اضطراب است. زیرا مشروب‌خواری دایمی و لهو و لعب، یا معاشرت با زنان، یا شرکت در ضیافت‌ها، و خوردن ماهی و اغذیه گران‌بها نیست که زندگی را مطبوع می‌سازد، بلکه تفکر و اندیشه‌ی عاقلانه است که دلایل هر انتخاب و امتناعی را می‌سنجد و عقاید پوچی را که موجب اغتشاش فکر و آزار روح هستند طرد می‌نماید.»

«بالاخره، فهم نه تنها بالاترین فضیلت که بهترین خوشبختی نیز هست، زیرا بیش از هر خصلت دیگری به ما کمک می‌کند که از درد و رنج بپرهیزیم. عقل تنها نجات دهنده ما است؛ ما را از اسارت شهوات، ترس از خدایان، و وحشت مرگ خلاص می‌کند؛ به ما می‌آموزد که چه گونه مصایب را تحمل کنیم و از خوبی‌های ساده زندگی و خوشی‌های ملایم روحی لذت عمیق و پایدار ببریم. اگر از روی شعور مرگ را قضاوت کنیم، می‌بینیم که چندان وحشتناک نیست؛ دردی که از مرگ متحمل می‌شویم ممکن است به مراتب کوتاه‌تر و ملایم‌تر از آن

نبود. بهتر است که برده خدایان مردم باشیم تا برده الاهگان (الاهگان) سرنوشت فیلسوفان.

وظیفه‌ی اصلی فیلسوف توضیح دنیا نیست، زیرا جزء هرگز به کل پی نمی‌برد، بلکه آن است که ما را جست و جوی خوشی و کامرانی رهبری کند. «آنچه مورد نظر ما است مجموعه‌ای از نظام‌ها و عقاید بیهوده نیست، بلکه هدف ما زندگی است که خالی از هرگونه ناآرامی و اضطراب باشد.» بر مدخل باغ اپیکور این جمله‌ی افسانه‌ای واردان را استقبال می‌کرد: «ای میهمان، به تو در این‌جا خوش خواهد گذشت، زیرا در این‌جا خوشی والاترین نیکی‌ها دانسته می‌شود.» در این فلسفه، فضیلت به خودی خود هدف نیست، تنها وسیله‌ی لازمی است برای رسیدن به خوشبختی. «ممکن نیست بتوان زندگی خوشی داشت، بدون این که جنبه‌ی حزم و شرافت و عدالت را در نظر نگرفت؛ و ممکن نیست که با حزم و شرافت و عدالت زندگی کرد، بدون این که خوش بود.» تنها فرض مسلم فلسفه این است که لذت خوب است و درد بد.»

«لذت‌های نفسانی و جسمی فی نفسه مشروعند و عقل می‌تواند مشروع بودن آن‌ها را تشخیص دهد، ولی از آن‌جایی که پیروی از لذات ممکن است عواقب شیطانی داشته باشد، به عاقل



باشد که بارها در زمان حیات دچارش گشته‌ایم؛ توهّمات ابلهانه‌ی ما از مرگ است که آن را این همه وحشتناک جلوه می‌دهد. چون خوب بنگریم می‌بینیم که مرد عاقل با چه سهولت و ارزانی می‌تواند راضی و شاد باشد: هوای خوب، غذای ارزان، پناهگاه مناسب، یک رختخواب، چند کتاب، و یک دوست. «هر چه طبیعی است به آسانی حاصل می‌شود، فقط آن چه بیهوده است خرج زیاد می‌طلبد». نباید زندگی خود را برای به دست آوردن تمام تمنیات دلمان فرسوده کنیم: «اگر دست نیافتن به خواسته‌های دل، موجب درد و حرمان نگردد، می‌توان آن‌ها را نادیده گرفت.» حتی عشق، ازدواج، و بچه‌دار شدن لازم نیست؛ به ما لذت آنی می‌دهند؛ ولی ناراحتی دایمی به وجود می‌آورند. عادت دادن خود به زندگی ساده و طرق سهل تقریباً تنها راه مسلم سلامتی است. مرد عاقل به آتش جاه‌طلبی خود را نمی‌سوزاند، و خود را به شهوت شهرت طلبی دچار نمی‌سازد، بر خوشبختی دشمنان و حتی دوستان خود رشک نمی‌برد، از رقابت تب‌آلود شهر و طوفان تقلاهای سیاسی حذر می‌کند؛ به دنبال آرامش روستا می‌رود، و مطمئن‌ترین و عمیق‌ترین خوشی‌ها را در آرامش جسم و جان می‌طلبد. و چون بر شهوات و تمنیات خود لگام می‌زند، بدون تظاهر زندگی می‌کند، و ترس‌ها را به دور می‌اندازد، «شیرینی طبیعی زندگی» با بزرگ‌ترین خوشی‌ها، یعنی آرامش، او را پاداش می‌دهد.

«این آیین دارای صداقتی دوست‌داشتنی است. واقعاً باعث دل‌گرمی است که فیلسوفی از لذت هراسان نیست، و اهل منطقی وجود دارد که حواس و نفس را می‌ستاید. در این جا موشکافی و باریک‌بینی وجود ندارد، و برای درک اسرار شور آتشینی در کار نیست. برعکس، فلسفه‌ی اپیکوری، علی‌رغم انتقال فرضیه‌ی اتمی، عکس العملی است

در مقابل کنجکاوی لجام گسیخته‌ای که موجب پیدایش علم و فلسفه در یونان گردیده بود. عمیق‌ترین نواقص این فلسفه نفی‌گرایی آن است: لذت را آزادی از درد، و عقل را فرار از مخاطرات زندگی می‌داند، برای مجرد طرحی عالی فراهم می‌کند، ولی کمتر به فکر زندگی اجتماعی است. اپیکور به دولت به منزله‌ی پلیدی لازمی حرمت می‌گذارد، زیرا تحت حمایت آن، شخص می‌تواند در باغ خود بدون تعرض زندگی کند، ولی ظاهراً چندان علاقه‌ای به استقلال ملی نشان نمی‌دهد. در حقیقت، مکتب او حکومت سلطنتی را به دموکراسی ترجیح می‌دهد، زیرا تحت حکومت سلطنتی کمتر احتمال اعمال عقاید فاسد می‌رود. نظری که کاملاً با برداشت امروزی‌ها مخالف است. اپیکور حاضر بود که هر نوع حکومتی را که در مقابل دنبال کردن بلامانع دانش و روابط دوستانه مردم مانع ایجاد نکند بپذیرد. وی به دوستی همان‌قدر وفادار و فدایی بود که پیشینیان او نسبت به دولت بودند. «از بین تمام چیزهایی که عقل برای خوشبختی سرتاسر زندگی به ارمغان می‌آورد، دوستی از همه مهم‌تر است.» دوستی‌های اپیکور از لحاظ استحکام و دوام ضرب‌المثل است، و نامه‌های استاد همه گواهی بر صمیمیت و مهربانی او با دوستانش است. شاگردان و پیروانش این احساسات

را با آغوش باز و گرمی خاص یونانی پاسخ می‌دادند. کولوتس جوان اولین باری که سخنرانی اپیکور را شنید، به «سی و شش سال اپیکور در باغ خود تدریس کرد و مدرسه را به خانواده ترجیح داد. در سال ۲۷۵ به سنگ کلیه گرفتار شد. درد آن را صبورانه تحمل کرد و در بستر مرگ هنوز به یاد دوستان بود: «در این روز شاد که آخرین روز زندگی من است به شما نامه می‌نویسم. درد مثانه به نهایت درجه رسیده است، ولی آنچه در این سختی باعث شادی خاطر من است، فکر کردن درباره گفتگوهایی است که با هم می‌کردیم. از کودکان مترو و دوروس به نحوی که شایسته‌ی وفاداری مدید شما به من و فلسفه باشد نگهداری کنید.» اموال خود را به مدرسه بخشید، به این امید که «تا آنجا که نیروی ما اجازه می‌دهد ... آن‌هایی که می‌خواهند فلسفه بخوانند روی نیاز را نبینند.»

«اپیکور، پس از مرگ، شاگردان فراوانی از خود به جای گذاشت که آن قدر نسبت به خاطر او وفادار ماندند که قرن‌ها حاضر نمی‌شدند کلمه‌ای از تعلیمات او را تغییر دهند. مشهورترین شاگردانش، مترو و دوروس لامپاکوسی، به زودی یونان را با اظهارات خود متحیر یا سرگرم ساخت. او فلسفه‌ی اپیکوری را در این جمله خلاصه



**با خرید فقط یک شماره از مجله‌ی مورد علاقه‌تان:**

- ۱- سطح دانش و آگاهی جامعه را افزایش دهید.
- ۲- از تعطیلی اجباری نشریات مستقل جلوگیری کنید.

**فروع (ماهنامه)**

مدیر مسؤل: شهاب مبشری  
تلفن: ۲۵۵۹۱۶۳

**هلهای زیستی (ماهنامه)**

مدیر مسؤل: اشرف زندی  
تلفن: ۲۸۶۶۳۴۸

**شوکران (دوماهنامه)**

مدیر مسؤل و سردبیر:  
پونه - ندایی  
تلفن: ۷۸۹۲۹۵۲

**گوهران (ماهنامه)**

مدیر مسؤل: سعیده آب شناسان  
تلفن: ۸۲۵-۰۸۸۴

**شکار و ماهی گیری (فصلنامه)**

مدیر مسؤل: مهدی هروی  
تلفن: ۷۵۲۳۳۸۰

**کارنامه (ماهنامه)**

مدیر مسؤل: نگار اسکندر فرسلطانی  
تلفن: ۲۲۷۳۹۱۷

**موج سبز (فصلنامه)**

صاحب امتیاز: شهرام دادگر  
سردبیر: کامبیز بهرام سلطانی  
تلفن: ۸۶۰۰۶۳۵

**دانش و کامپیوتر (ماهنامه)**

مدیر مسؤل: فاطمه حافظیان  
سردبیر: امیرعباس فلاح  
تلفن: ۸۲۶۵۴۶۱

**سینما (ماهنامه)**

مدیر مسؤل: و خشوری  
تلفن: ۶۴۱۰۵۷۱

تنزل دادند؛ و برخی دیگر، در کمال وفاداری، اصول ساده مکتب او را که در فلسفه‌اش خلاصه کرده، تدریس نمودند: «از خدایان نباید ترسید؛ مرگ را نمی‌توان احساس کرد؛ هر چه را خوب است می‌توان جلب کرد؛ و آن چه را موجب ترس و وحشت ما است می‌شود برطرف ساخت.»

**پایان**

پانوشته‌ها:

- ۱) لذت حکمت = سقراط اعتقاد داشت که حکمت (دانش، خرد، فلسفه) زیبایی ویژه و لذتی دارد که تا کسی به آن گرایش پیدا نکند از طعم زیباشناختی و شایسته‌گی آن لذت نخواهد برد. (محمد کرمی)
- ۲) حکمت لذت = به باور اریستی پوس، لذت (خوشی، خوش گذرانی، راحتی، آسایش) دارای حکمتی است که تا کسی طعم آن را نچشد، به حکمت (دانش، دلیل، علت) آن پی نخواهد برد. (مک)
- ۳) آتاراکسیا Ataraxia (راحتی خیال، آسایش فکری آرامش همراه با خوشی)
- 4 - John Locke (1632-1704)

- 5 - Baron Gottfried Wilhelm von Leibnitz (1646-1716)

فلسفه و روش‌شناسی انان امالی  
فلسفه و روش‌شناسی انان امالی  
فلسفه و روش‌شناسی انان امالی  
فلسفه و روش‌شناسی انان امالی

کرد: «هر چه خوب است به شکم بستگی دارد.» و مقصودش شاید این بود که لذات وظایف الاعضایی و در واقع به امعا و احشا مربوط هستند. خروسیپوس نیز، در مقابل، کتاب هنر خوشخوراکی، آرخستراتوس را «اساس فلسفه‌ی اپیکوری» می‌خواند. فلسفه‌ی اپیکور که عموماً سوء تعبیر می‌گردید در ظاهر مطرود شد، ولی در

خفا در سراسر یونان در محافل زیادی مورد پذیرش قرار گرفت. یهودیانی که تمدن یونانی را می‌پذیرفتند، چندان دنبال این فلسفه رفتند که ربن‌های یهودی لفظ اپیکوروس را تقریباً مترادف با «مرتد» استعمال می‌کنند.

در سال‌های ۱۷۳ و ۱۵۵ دو نفر از پیروان اپیکور را، به سبب این که ماهی‌ی فساد اخلاق جواتانند، از روم بیرون کردند. یک قرن بعد سیسرون می‌پرسد: «چه طور شده که اپیکور

این همه پیرو یافته است؟» لوکرتیوس یکی از بهترین و زیباترین تفسیرهای موجود را در روش اپیکوری سرود.

این مکتب تا عصر سلطنت قسطنطین پدیدانی بر شرف داشت؛ بعضی از آن‌ها با طرز زندگی خود نام استاد را تا حد «عیاشی» و خوش گذرانی

**اطلاعیه**

مجله فردوسی، نشریه‌ای است کاملاً مستقل که به هیچ سازمان دولتی و یا غیر دولتی وابسته نیست و حتی از حداقل کمک‌های حمایتی وزارت ارشاد مانند: کاغذ، گلاسه، زینک، خرید مجله و .... بی‌بهره است. این مجله با بیش‌تر از ۵۰ سال سابقه‌ی مطبوعاتی به علت بازار بحرانی نشر و قیمت‌های سرسام‌آور کاغذ و ابزار چاپ در دوره چهارم انتشار و پس از ۱۹ شماره انتشار با مشکلات فراوان اقتصادی رو به رو شده است. علاقه‌مندان فرهنگ ملی و دوست‌داران «فردوسی» می‌توانند با خرید حق اشتراک سالانه و یا حتی تک شماره‌های منتشر شده از تعطیلی این مجله‌ی فرهنگی جلوگیری نمایند. برگ اشتراک در داخل مجله چاپ شده است.

**آگهی پخش تک شماره‌های مجله‌ی فردوسی**

کسانی که نتوانسته‌اند شماره‌های مختلف مجله‌ی فردوسی را تهیه فرمایند، می‌توانند به کیوسک روزنامه‌فروشی کاشفی - تهران - لاله‌زارنو - چهارراه مهنا - مقابل ساختمان دفتر مجله‌ی فردوسی مراجعه نمایند.

فردوسی، سال سوم، پیر ماه ۱۳۸۷، شماره ۱۱

